

گادامر و علوم انسانی

محمدعلی مرادی

گادامر بر مفهوم *Geschmack* که در آلمانی مزه، ذائقه و ذوق و حتی سبک هنری می‌توان ترجمه کرد، بیان می‌کند که ذوق بدون شک یک نوعی از شناخت یا معرفت است، از این‌روست که او می‌کوشد بنیان‌های نظری خود را بر پایه‌ی سنجش نیروی داورى قرار دهد.

هانس گئورک گادامر فیلسوف معاصر آلمانی، نوشته‌های بسیار دارد و می‌توان از خلال مهم‌ترین اثر او «حقیقت و روش» گزارشی اجمالی از او در فضای زبان فارسی ارائه داد. سبک و سیاق این گزارش فلسفی است و کوشیده می‌شود تا در بستر فلسفه‌ی آلمانی گادامر گزارش شود.

می‌توان گفت فلسفه‌ی اروپایی به‌طور عام و فلسفه‌ی آلمانی به‌طور خاص بر شانه‌های کانت استوار است. کانت بود که با ترکیب دو گرایش فلسفی فرانسوی و انگلیسی، گونه‌ای دیگر از فلسفه را بنیان‌گذاری کرد که به آن فلسفه‌ی انتقادی سنجش‌گرایانه نام نهادند. کانت ۲ کتاب نوشت که عبارت بودند از سنجش خرد ناب، سنجش خرد عملی و سنجش نیروی داورى که به ۳ شاخه‌ی مهم منطق، اتیک و استاتیک پرداخت. این ۳ کتاب تأثیر بنیادین بر اندیشه‌ی بشری گذاشتند؛ از این‌روست که جهان اندیشه به پیش و بعد از این ۲ سنجش تقسیم می‌شود. اگرچه کانت این ۳ کتاب را نوشت؛ اما تمرکز بر روی هر ۳ به‌طور یک‌سان نبود. در آغاز بر روی سنجش خرد ناب تمرکز صورت گرفت؛ چراکه با تسلط فیزیک، ریاضی این کتاب می‌کوشید فیزیک و ریاضی را مورد تأمل فلسفی قرار دهد، در واقع کانت کوشیده بود تا فیزیک نیوتنی را بفلسفد و بنیادهای فلسفی برای فیزیک نیوتنی برسازد.

اما خوانش سنت انگلوساکسون از کانت به گونه‌ای خاص صورت گرفت و به مفاهیم دیالکتیک و بخش خرد که قلمرو ایده‌ها بودند، پرداخته نمی‌شد. خود کانت دانش را با مفهومی از سیستم تناورده می‌کند، این توجه به سیستم زمینه را به گونه‌ای فراهم می‌کند تا یکی از مؤثرترین کتب در علوم انسانی توسط جان استوارت میل، یعنی سیستم منطقی استقرا و قیاس نوشته شد. این کتاب به نام علم اخلاق نیز معروف شده است و پایه‌ی علوم روحی یا انسانی قرار گرفت. در این کتاب یک‌نواختی، قاعده‌مندی، قانون‌مندی را مورد شناسائی قرار می‌دهد. این پردازش داده‌ها

از پیش‌فرضی که در فیزیک برآمده بود که ناشی از این درک بود که طبیعت واجد یک‌نواختی است و به‌واسطه‌ی این یک‌نواختی طبیعت است که امکان قانون‌مندی و قاعده‌مندی فراهم می‌شود. زمینه‌های این مطلب را کانت در سنجش خرد ناب فراهم کرده بود، در قسمت فهم در والاترین ایده‌ها همه‌ی گزاره‌های ترکیبی یا هم‌نهادی از گونه‌ای تمثیل بهره می‌گیرند تا این مطلب را مستدل کند.

در سنت آلمانی هگل کوشید انتقادهای جدی به روشنگری را که توسط یاکوبی، فیشته، شیلینگ هولدرین و نوالس صورت گرفته بود با نوشتن منطق و پدیده‌شناسی روح در سطحی ارتقا *Aufheben* دهد و مفهوم سیستم را در تاریخ بارور کرد و فلسفه‌ی تاریخ را بنیاد نهاد. فلسفه‌ی تاریخ بر پایه‌ی ۲ مؤلفه اندیشه‌ی پیشرفت، دولت و سیستم مفهومی استوار بود، با شکل‌گیری حلقه‌ی بازل یعنی نیچه، بوکارت، دیلتای به دستگاه مفهومی هگل نقد جدی صورت گرفت و زمینه‌ای فراهم کردند تا از جنبه‌ی نظری، مکتب تاریخی در آلمان شکل گرفت. مکتب تاریخی مرکب از رانکه، ریکرت، ویندلباند و دورسن گفتمانی را شکل دادند که به نتوانت‌های مکتب بادن یا مکتب جنوب آلمان معروف شدند و با رجوع به سنجش خرد علمی تلاش کردند مؤلفه‌های اجتماعی را در بنیان‌های خرد عملی بیابند و از این طریق در واقع گفتمان فلسفه‌ی تاریخ بعد از هگل را رقم زدند.

از جنبه‌ی بحثی که این نوشتار دنبال می‌کند باید به دورسن توجه کرد، او بین ۲ مفهومی *Historie* و *Historik* تفاوت قائل شد. مفهوم *Historik* یک درک انسیکلوپدیک از علم دانش تاریخ نیست، نه یک فلسفه یا تتولوژی تاریخ، نه یک فیزیک تاریخ جهانی، بلکه حداقل یک پوئیتیک از تاریخ‌نویسی است. می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد که چگونه می‌توان با دید هنری، تاریخ نوشت؟ این توجه به امر هنری یا استه اتیکی تا اندازه‌ای میراث مکتب بازل بود. دورسن در ادامه‌ی بوکارت و رانکه امر سیستم‌سازی تاریخی را نقد کردند، او با برساخت مفهومی به نام *organons* کوشید با فاصله‌گیری از متدولوژی تاریخ‌نویسی که تحت تأثیر الگوی فیزیک تلاش می‌کند تاریخ را سیستماتیک کند، می‌کوشد امر تاریخ‌نویسی خود را تناورده کند. اگرچه برای دورسن تمایز بین پوئیتیک و تاریخ یک مطالبه‌ی غیرقابل چشم‌پوشی است که تاریخ‌نویس در وظیفه‌اش در ارگان دانش در قلمرو تاریخ‌نویسی باید مورد توجه قرار دهد.

هایدگر در سال ۱۹۲۶ درباره‌ی کتاب *Historik* دورسن سمیناری برگزار کرد که به هرمنوتیک می‌پردازد و می‌کوشد در این باره معیاری نو بگذارد، افزون بر این، در نقد منطق استوارت میل باید به یک فیزیک‌دان مهم چون هلمهلتس توجه کرد. او از نوعی خاص استقرا نام برد که به آن استقرای غریزی، هنری می‌گوید، این استقرای غریزی، هنری نیز زمینه‌های نظری برای خروج از الگوی علوم

طبیعی فراهم می‌کند. برای هلمهلتس متد ایدئال علوم طبیعی نه یک استنتاج تاریخی است، نه واجد محدودیت معرفت‌شناختی است، بدین خاطر نمی‌توان نوع کار علوم انسانی را منطقی فهمید؛ از این رو زمینه‌ی توجه به روان‌شناسی را در علوم انسانی مشروعیت بخشید. کوشش‌های دیلتای نیز در نقد کتاب جان استوارت میل او را گونه‌ای دگماتیسم تجربی نام نهاد که فاقد درک تاریخی است. دیلتای که می‌کوشید به‌طور عمیق به الگوی علوم طبیعی توجه کند به ویلیام شرر پرداخت و نشان داد که شرر به‌مثابه انسان مدرن که به جهان حق تقدم خاص می‌دهد، اما این جهان محل روح و قلب او نیست، بلکه تنها یک ابژه‌ی تاریخی است.

برای دیلتای شناخت علمی در واقع انحلال پیوندهای زندگی است که حاصل آن فاصله‌گیری از تاریخ خود اوست و تنها برای او این امکان هست که آن را ابژه کند. او سرانجام به این نتیجه می‌رسد که علوم انسانی فاقد روش خاص خود است. اینجاست که دیلتای را از نئوکانتی‌ها جدا می‌کند؛ چراکه آن‌ها در هر شکلی اگر روش علوم طبیعی را نقد می‌کردند و محدودیت‌های مفهوم‌سازی علوم طبیعی را برمی‌شمردند و می‌کوشیدند تا روش یا متدی را برای علوم انسانی یا به تعبیر خودشان علوم فرهنگی بازسازی کنند؛ اما دیلتای بر این باور است که علوم انسانی متد و روشی ندارد.

اما روح کلاسیک آلمانی بر روی مفهوم راهنمای اومانیسیم متمرکز بود و در این میان یک مفهوم کلیدی به نام Bildung بیلدونگ در این میان مطرح است که معنای آن برای علوم انسانی واجد اهمیت است. این مفهوم را که تاریخ طولانی در قرون وسطی در رنسانس دارد، بسیار مشکل است که به فارسی ترجمه کنیم. این واژه در تحولش به مفهوم سیر پیچیده را طی کرده است، در زبان عامیانه‌ی آلمانی این واژه آموزش و تربیت فهمیده می‌شود که از آن واژه‌ی Ausbildung ایجاد شده است که دوره‌ی آموزش در سطوح مختلف متبادر می‌شود. مفهوم Bildung با مؤلفه‌ی دینی یا طبیعی بیان شده است، کانت و هگل بر روی این مفهوم تعمق کرده‌اند و یکی از چالش‌ها این است که این مفهوم چه تمایزی با فرهنگ دارد؟ اگر آن را درونی کردن بفهمیم، آن‌گاه درک هگل مطرح می‌شود که امر عام و امر خاص در نسبت مفهوم Bildung نیروی انتزاع و قربانی شدن امر خاص و آن‌گاه مفهوم کار و میل زمینه‌هایی است که سرانجام به مفهوم عملی آن می‌رسد.

توصیف علمی بیلدونگ توسط هگل تعیین پایه‌ی روح تاریخی است تا بتواند به حقیقت تاریخی رسید: «بیلدونگ همچون عناصری از روح با موضوع تاریخت آگاهی که با تاریخ جهانی در ارتباط قرار می‌گیرد». در این زمینه بود که هلمهلتس نوع کار علوم انسانی و روحی را توصیف می‌کند و تأکید می‌کند بر آنچه او احساس هنری و ضرب می‌نامد که با تجربه‌ی متفاوت به حافظه‌ی تاریخی هجوم می‌آورد. توجه به حافظه و بررسی فرم و نوع حافظه در تاریخ و علوم انسانی بدین شکل

مورد توجه قرار گرفت. گادامر درچنین بستری بود که به کانت رجوع می‌کند، ولی این بار نه به سنجش خرد ناب و نه همچون نئوکانتی‌های بادن به سنجش خرد عملی، بلکه به سنجش نیروی داوری و تمرکز روی جنبه‌ی استاتیک‌ی علوم انسانی.

گادامر بر مفهوم Geschmack که در آلمانی مزه، ذائقه و ذوق و حتی سبک هنری می‌توان ترجمه کرد، بیان می‌کند که ذوق بدون شک یک نوعی از شناخت یا معرفت است، ازاین‌روست که او می‌کوشد بنیان‌های نظری خود را بر پایه‌ی سنجش نیروی داوری قرار دهد. اگر به کتاب حقیقت و روش توجه کنیم، درمی‌یابیم که تلاش گادامر بر این است که تجربه‌ی هنری را صورت‌بندی کند. گادامر که شاگرد هایدگر بود گذار به انتولوژی را از او برگرفت و تاریخیت فهم را کوشید تثوریزه کند، ازاین‌رو در نزد گادامر به‌طور خاص و سنت آلمانی به‌طور عام باید بین ۶ مفهوم Wirkungsgeschichte، Historismus، Historie Historik، Geschichtlichkeit، Geschichte، و Wirkungsgechichte، تا می‌داد تا مبانی فلسفی هرمنوتیک را صورت‌بندی کند تا یکی از مهم‌ترین کتاب‌های فلسفی قرن بیستم را ارائه کند، کتابی که اینک کتابی کلاسیک در فلسفه است و اگر علم تاریخ بخواهد در ایران بر پایه‌ی مبانی قرار گیرد، ناگزیر است به این کتاب توجه جدی کند. اگر بتوان مشخصه‌ی علوم انسانی را نزد گادامر بیان کنیم. بیرون آمدن از الگوی علوم طبیعی و یافتن مبانی در استاتیک و عبور از روشی که جان استوارت میل در علوم انسانی بنیان نهاد.

به‌طور خلاصه اگر در دوران قرون وسطی حقیقت در کتاب مقدس و در چارچوب وحی معنا می‌دهد، در دوران عصر جدید که حقیقت در طبیعت تعیین یافت، فیزیک اشرف علم شد؛ ازاین‌رو علوم انسانی خود را با متر و مقیاس علوم طبیعی هویت می‌بخشید و با کوشش‌های فیشته، هگل و سپس نئوکانتی‌های بادن، این تاریخ و جامعه و سیاست بود که حقیقت را به‌مثابه حقیقت تاریخی و اجتماعی بازتاب می‌دادند. با نقدی که به علوم طبیعی و علوم تاریخی شد این زیباشناسی یا به عبارت بهتر استاتیک بود که از منظر آن می‌شد علوم انسانی را دید و به حقیقت دست یافت و گادامر در این بستر بود که پروژه‌ی خود را بنیان گذاشت.